

اشعر شعرای دو قرن اخیر کیست؟

چند روز پیش برای تسکین هموم و اجتماع خاطر در صفحات مجله ادب پرور ارمغان « که خدایش پایدار دارد » مطالعه مینمودم در یکی از صفحات عنوان (مسابقه ادبی اشعر شعرای دو قرن اخیر کیست) جالب نظر گردید . حضرت وحید دامت افادانه برای احیای نام فضلی گذشته این عنوان را بمسابقه گذاشته اند و شرایطی نیز در ذیل عنوان مزبور مندرج فرموده از جمله آنکه (از شعرای زنده نام نبرند) ابتدا بنظر اینعبد شرط مزبور با موضوع مسابقه متباین آمد زیرا زنده بودن نام شاعری ناچار بواسطه رفعت مقام و کمال استادی او در صنعت شعری است و چون مهارت و استادی در باره شاعری موجود ناچار از معاصرین خود اشعر و افضل بوده و بر اثر همین لطیفه نامش زنده و برقرار مانده پس اشعریت با نام و رسم زنده همعنان و بقول معروف « فرسی رهان و رضیعی لبان » اند و میتوان گفت که اشعر شعرای دو قرن اخیر همانست که نامش زنده و اسمش پاینده است و بدیهیست که مقصود از شعرای زنده آنان هستند که در میان عارف و عامی مشتهرند و اسامی آنان بر زبان دانا و کانا جاری و ساری است و مادام که شاعری در صنعت خود حائز مقام اعلی و قدح معلی نبودی شهرت و طیران صیت نصیب وی نگشتی از این بگذریم که یاوه سرائی چند در زمانی بواسطه سخنان مضحك و منظومات بارده عامه پسند خویش چند صباحی شهرتی بدست کرده و معروفیتی حاصل نموده اند زیرا جهل محیط سبب انتشار زخرف قول گشته و مانند ظل زائل بزودی آن اشتهار عاریتی بخمود ذکر مبدل خواهد گشت و همچنین در عکس اینداسنان اگر شاعری ماهر و سخن سرائی ادیب ایامی چند بر اثر جهل محیط

نامش مخمود و اسمش غیر معروف گردد ناچار زمانی آید که وسائلی بوسیله دست روزگار فراهم شود وصیت و آوازه شاعر مخمود الذکر را بلند سازد. این فکر در اول بخاطر بنده رسید که مقصود از شعرای زنده مذکور در شرایط مسابقه شعرای معروفند که در عصور ماضیه وفات یافته و نام آنان زنده جاوید مانده مانند قآنی شیرازی. و. و. و چون بصفحه دیگر از مجله مراجعه شد مشاهده افتاد که یکتن از فضلا در موضوع مزبور قآنی وادیب الممالک فراهانی را نام برده با آنکه این هر دو از شعرای زنده و معروف هستند. . . .

از مطالعه این قسمت بخاطر رسید که مبدا مقصود از شعرای زنده آنها باشند که در قید حیات هستند. . . . لکن پس از مختصر تأملی باخود گفتم اگر مقصود این بود ناچار حضرت وحید غیر از لفظ زنده صفت دیگری برای « شعرا » ذکر میفرمود از قبیل (شعرای معاصر و . . .) تا موضوع کاملاً روشن باشد چه در عرف ارباب دانش زنده جاوید و غیره بمعروفین از گذشتگان اطلاق میگردد. . . . بعد از اخذ و رد یقین کردم که مقصود حضرت وحید از اشعریت با شرط مزبور مقایسه شعرای مخمود الذکر است که کدام یک از آنان دارای رتبه اشعریت هستند بهر جهت از این قسمت تا اندازه رهایی یافته به مشکلی دیگر برخوردیم و آن این بود که تمیز و تصریح مقام اشعریت کاری محال یا لا اقل بی نهایت مشکل و صعب است زیرا شعرا عموماً در یک طریقه سائر و در یک سبیل سالک نگشته اند که بتوان مقایسه را گاملاً انجام داد هر کدام در راهی و هر یک در طریقی سلوک کرده و در آن قسمت مهارت یافته اند و طرق مزبور باهم نهایت درجه فرق دارد. مرحوم سید علیخان کبیر در اوایل کتاب انوار الربیع که در فن بدیع تالیف فرموده میگوید از حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب پرسیدند اشعریت چیست : امیر المومنین فرمود شعر ادب در یک سبیل سالک

نگشته اند که بتوان اشعریت را تمیز داد « انکان ولا بد فالملك الضلیل وهو قائدهم الی النار »
 و مقصود از ملك ضلیل « بکسر ضاد و تشدید لام اولی » امرؤ القیس بن حجر
 صاحب معلقه معروفه است اینعبد در اینمقام که باین مشگل بر خورده راه
 خلاصی میجست و طریق توفیقی میخواست و ناچار بقیاس حال گذشتگان
 پرداخت تا از آن نمونه یابد و صورت حال را در مرآت گذشته مشاهده کند
 بیامد که شاعری در قبل گفته :

در شعر سه تن بیبر اتند هر چند که لابی بعدی

در رزم و قصیده و تغزل فردوسی و انوری و سعدی

گفتار این شاعر راهی در مقابل گشود ناچار بر این قرار داد که در
 طرق مختلفه هر یک از شعرا باندازه بضاعت و قوت تأملی کند و افضل آن طرق
 را انتخاب کرده مقایسه را مطابق نظریه قاصره خویش انجام دهد. از این مرحله هم
 که گذشتم بتنگنائی سخت تر برخوردیم که تقریباً علاج ناپذیر بود زیرا اینعبد
 در محیطی گرفتار است و بلده روز گذار که بدیع الزمان همدانی در وصف
 آن گفته :

همدان لی بلد اقول بفضله ^{شش کاد علوم انسانی} ^{کینه} من اقبح البلدان

و با نقوسی معاصر که در مدح آنان ^{شش کاد علوم انسانی} ^{سرووده} مستخفاً فاتی همدانی

بضاعت ادب در این محیط مزاجه و گاسد و اراء نقوس سست و فاسد است و آنگهی
 هر کسی راهوسی در سرو آرزویی در دل یکی هوس روی آبدار و موی تابدار دارد
 و دیگری آرزوی سلطنت در روزگار یکی گرفتار ریاست است و دیگری
 شیفته تجارت و ثروت یکی ارباب اختراع و صنعت است و دیگری سالار لشکر
 و مدعی شجاعت کلیه آب و هوای همدان ادیب پرور نیست نه آنکه حال اینطور

شده از سابق هم بشهادت بدیع همدانی بهمین حال بوده و نظر باین قسمت کتب ادبیه و مؤلفات ذوقیه در این بلده تقریباً سوم سیمرغ و کیمیاست و نقوس متذوق ادیبی هم که از خارج در بلده طیبه وارد پس از چندی بواسطه کسادی اوضاع ادب برنگ دیگران در آیند. کتابخانه های این شهر هم محدود و کتب آن منحصر بکتب کلاسی و قسمتی افسانه های مختلفه است یکی دو قرائتخانه هم که دارد ناقص و ناتمام میباشد این مشکل برای بنده لا علاج بود و از هیچ ممر فتوحی مشاهده نگشت ناچار برای استشهاد مقام بانچه از دوران استفاده از محضر حضرت استاد مرحوم ادیب نیشابوری خراسان در خزانه حافظه مکنون و در گنجینه خاطر مخزون بودا کتفا نمود و اینجمله جزئی یسیر بود زیرا انقلاب روزگار مخزونات خاطر را بباد فراموشی داده و حوادث و نوائب نازله ابواب بسیار بروی این بینوا کشاده و زیاده از آنجمله که نگاشته آمد بدیوان شعرای منظور محول ساخت اینک معروض میدارد:

هر چند طرق و مسالکی که شعرا پیموده اند بسیار است و لکن آنچه از تجشم و تکلف دور و بذوق و لطف نزدیک است قسمت تغزل و تشبیب و قصیده سرائی است که قست مضامین خیالیه و صفات مدحیه در آن دو مندرج گردد و هر شاعری در یکی از طرق مزبوره راه پیموده و برای خویش سبکی خاصی ابتکار یا سبک یکن از اساتید گذشته را پیروی مینماید در میان شعرای دو قرن اخیر (اعم از زنده و مرده بهر معنی که منظور گردد) آنکه در قسمت غزل قصب سباق را ر بوده فروغی بسطامی است غزلیات این شاعر بزرگ حاوی نکات دقیقه و لطائف رقیقه است که انسان باذوق را از جهان خاک بعالم اسرار و فضای تابناکی طبران میدهد و اینجالت و رمز مرموز بطور کلی در گفته های سایر شعرای دو قرن اخیر مطابقاً مشاهده نمیشود ممکنست شاعری غزلی تمام

یابیتی چند در ضمن غزلی دارای روح داشته باشد ولکن غزلیات فروغی بسطامی عموماً دارای اینروح ولطافت و رقت است فروغی را قلبی پر از حزن و اندوه داده اند و بیانی آتشین و مؤثر غزلیاتش عبارت از شعله هائی است که از کانون محزون و قلب پر از خون اینشاعر بثرمان غمناک مرتفع شده خواننده دقیق را سرا پا محترق میسازد الفاظیکه در غزلیات خود بکار برده عموماً فصیح و خالی از تنافر و غرابت است معنائی که در تحت استار این الفاظ فصیحه مخفی ساخته در نهایت درجه انسجام و لطافت است سراسر دیوانش غزلیات و براه قصیده سرائی و، و، و، کمتر وارد گشته و در صورت ورود خوب از عهده برآمده است از جمله در مسابقه که محمد شاه قاجار در بین شعرای ماهر در بار خود گذاشت فروغی بسطامی هم شرکت کرده و انصافاً از قآنی که در اینقسمت وارد بوده بمراتب بهتر سخن سرائی نموده است محمد شاه قاجار این بیت را گفت که

ساقی بده رطل گران ز آن می که دهقان پرورد (۱)

انده برد غم بشگرد شادی دهد جان پرورد

و شعرای دربار را وادار نمود که دنباله بیت مزبور را گرفته قصیده پردازند قآنی بیت شاهرا در اول قرار داده پس از آن میگوید

چون بر فروزدمشعله یکسر بسوزدمشغله دیوار شود ز او حمله حوری بزهدان پرورد
گر قطره زان تلخ و شریزند در خاک حبش خاک حبش فردوس و ش تا حشر غلمان پرورد
فروغی بسطامی هم پس از ذکر بیت شاه میگوید :

بر خیز و فکر باده کن فکر بتان ساده کن از بهر عیش آماده کن لعلی که مرجان پرورد
قصیده فروغی کوتاه تر از قآنی است ولی انسجام الفاظ و لطافت مضامینش از قصیده قآنی بهتر و بیشتر است از قصیده فروغی جز همان يك بیت که ذکر شد در

(۱) ظاهراً این بیت از حاجی میرزا افاقی است نه از محمد شاه .

خاطر نبود ولی برای شهادت مقام کفایت است زیرا از مقایسه بیت اول دو قصیده با هم مقصود واضح و آشکار و مدعا ثابت گردد مثلا ردیف شدن الفاظ غریبه مشعله و مشغله و حامله را چون قیاس با الفاظ سهله مانوسه باده و ساده و آماده نمائیم و هم چنین حوری در زهدان دیو حامله را با آماده کردن لعلی که پرورش جان دهد و ذکر لعل و مرجان با هم و ، و ، را چون مقایسه و دقت نمائیم انسجام لفظ و لطف معنی بیت فروغی را بمراتب بیشتر از گفته قآآنی مشاهده و محسوس یابیم . قآآنی در این قصیده بینهایت راه تکلف پیموده و در ردیف کردن الفاظ غریبه افراط کرده مثلا در بیت دیگر تلخ و ش و حبش و وش ، و ، و نیز بیت دیگر چون دروناق آید همی بر چیده ساق آید همی تکلیفشاق آید همی آنرا که ایمان پرورد ساق بر چیده و تکلیف شاق و ، و ، قبول آن بر طبع لطیف نران است

باری غزلیات فروغی را میتوان گفت که در قسمت شعرای دو قرن اخیر بینظیر است مرحوم استاد ادب خراسانی ادیب نیشابوری میفرمود من هر زمان غزلیات فروغی بسطامی را میخوانم چنان حالتی روحانی در خود می بینم که بوصف نیاید و نیز میفرمود غزلیات فروغی هم چون عروسی آراسته و هر هفت کرده است که در پس برده های لطیف و رقیق قرار یافته و از حرکت برده ها چون هوا متموج گردد بوی مشک و عبیر مشام جان را معطر سازد انتهی . تعمق در غزلیات فروغی اینشاعر دلسوخته ماهر را باطواری مختلف در نظر مجسم نماید و بالاخره میتوان حالات روحیه او را از غزلیاتش کاملا مشاهده کرد فروغی بسطامی گاهی بادلی از هجر خون و قلبی از عشق و محبت مشحون در مقابل مناظر زیبای جهان غمناک و محزون مینشیند و سر را بدست تکیه داده در حالتیکه اشک از دیدگانش روانست احساسات و عواطف مکنونه در قلب کثیب خود را با مهارتی وصف ناپذیر در قوالب الفاظ لطیفه و کلمات ظریفه ریخته و در هر بیتی تاثیراتی روحانی بودیعه

گذاشته که خواننده دقیق را ناچار بهمان عالم سوق میدهد و در حقیقت شاعر ماهر که مقام اشعریت را داراست نشانه اش جز این نیست که بتواند تاثرات قلبیه خود را با تاثرات قویه در خلال ابیات خویش تعبیه کند استعدان ادب گفته اند شعر خوب آنستکه بتواند بتاثر خود خواننده را محزون سازد یا بنشاط آورد و اگر نه هر منظومی را شعر نشاید گفت قاتنی فرموده

شعر نشایدش خواندن از در معنی هر چه بصورت مردف است و مقفی
مرثیه دانش نه شعر آنکه چو خوانی بیج و خم افتد زرنج و غصه در امعا
غزلیات سعدی دارای همین تاثیر قوی است و همین اثر بعینه در کینوات غزلیات
فروغی بسطامی وجود دارد از جمله گفته

آنکه لبش مایه حلاوت قند است کاش بگوید که نرخ بوسه بچند است
دوش اسیر کسی شدم که ندانم ترک سمرقند یا سوار خجند است
از پی جولان چو بر سمند نشیند چشمه خورشید بر فراز سمند است
یکسر زیبا درون جامه دیبا آتش سوزنده در میان پرند است
فروغی در حالیکه بدام هجر گرفتار و از درد فراق مینالد و از دیده خون میبارد میگوید
چه خلاف سرزد از ما که در سرای بستی بر دشمنان نشستی دل دوستان شکستی
سر شانه را شکستم بهانه تطاول مع علوم که با حلقه حلقه زلفت نکند دراز دستی
بطواف کعبه مگذرتو که حق نمیشناسی بدر کنشت منشین تو که بت نمپیرستی
بکمال عجز گفتم که بلب رسید جانم زره غرور گفتا که مگر هنوز هستی

خواننده دقیق در ضمن قرائت این غزل هر چند بخواهد خود را از تغییر حالت روحی حفظ کند نمیتواند زیرا اثر روحی قوی که در خلال ابیات این غزل تعبیه شده بی اختیار حالت رقت و لطافتی در روح انسان ایجاد مینماید مخصوصا بیت اخیر که این معنی را بکمال داراست

در برخی غزلیات فروغی چنان مجسم میشود که با خیال معشوق دمساز است و خیال را عین وصال انگاشته یا حقیقه بمحبوب رسیده و در حالیکه از پی او روانست و اشک بر رخسارش روان برآز و نیاز مشغول شده می گوید :

امشب تورا بخوبی نسبت بماه کردم تو خوبتر ز ماهی من اشتباه کردم
دوشینه پیش رویت آینه را نهادم روز سپید خود را شام سیاه کردم
محبوب که بجمال خود مغرور و بحسن خویش بآبند و مسرور است بعالم
بینوایی فروغی بیچاره اعتنا نکرده خرامان از مقابل چشم عاشق صادق خویش
میگذرد و گوشه چشمی هم بجانب وی معطوف نمی دارد در اینحال فروغی با
عجز و ناتوانی و خیت و نومیدی بخود میگوید :

هرچه کردم براه عشق وفا بود وفا و آنچه دیدم بمکافات جفا بود جفا
سکه عشق زدن محض غلط بود غلط عاشق ترك شدن عین خطا بود خطا
بس پی چاره و وسیله میگردد که در ددل خود را بمعشوق جفا کار بیغام دهد
عظمت مقام محبوب از طرفی و غیرت و رشک عاشق از جهتی او را نومید
ساخته میگوید :

در خلوتیکه ره نیست پیغمبر صباراوم انسانی و مطآنجا که نمی رساند بیغامهای ما را
گوشی که هیچ نشنود فریاد پادشاهان خواهد کجا شنیدن داد دل گدارا
در حسرت دهانش تقد روان سپردم یعنی بهیچ دادم جان گرانها را
در این ضمن معشوق مغرور برای عاشق کشی و اجرای جور و جفا که پیشه شاهدان
سنگین دل سیمین برآست گویا نظری از گوشه چشم بفروغی افکنده او را
سرایا مجذوب و نومیدیش را بامید مبدل می سازد در اینمقام که فروغی شمیم لطف
استشمام می نماید معشوق را مخاطب داشته می گوید :

کی رفته ز دل که تمنا کنم ترا کی بوده نهفته که پیدا کنم ترا

با صد هزار جلوه برون آمدی که من
با صد هزار دیده تماشا کنم ترا
مستانه کاش در حرم و دیر بگذری
تا قبله گاه مؤمن و ترسا کنم ترا
طوبی و سدره گر بقیامت بمن دهند
یگجا فدای آن قد رعنا کنم ترا
رسوای عالمی شدم از شور عاشقی
ترسم خدا نخواسته رسوا کنم ترا
و هم میگوید :

شب چارده غلامی زمه تمام داری
توجه خواجه تمامی که چنین غلام داری
اگر آن قیامتی را که شنیده ام بیاید
نرسد بدین قیامت که تو در قیام داری
بالاخره زمانی می رسد که فروغی در حال جافشانی چشم از حیات و زندگانی
پوشیده و همواره منتظر است که محبوبش در آن حال ببالین وی آید چشمش براهست
و گوشش بر در چون اثری از معشوق مشاهده نمیکنند باناله جانسوز میگوید
وقت مردن هم نیامد بر سر بالین طبیبم
تا بماند حسرت او در دل حسرت نصیبم
روز نالانم بگلشن شب گدازانم بمحفل
یعنی از عشقش گهی پروانه گاهی عندلیم
و چون چشم میگشاید خیال معشوق را در مقابل مجسم ساخته میگوید :

پادشاه لامکانم من که در بندت اسیرم
آشنای قدسیانم من که در کویت غریبم
و نیز میگوید :

فرگس مت نو راه دل هشیاران زد
خفته در این که چسان بر صف بیداران زد
نازم آن چشم سیه مست که از راه غرور
سر گران آمد و بر خیل سبکباران زد
سبزه خط تو تا از چمن چهره دمید
برق یاس آمد و بر گشت طلبکاران زد
چهره ات تا که عرق ریز شد از آتش می
باغبان گفت که بر برک سمن باران زد
و در باره تحمل خود می گوید.

پیرانه سر بلا کش ابروی او شدم
باقامت خمیده کشیدم کمان او
خلاصه در ضمن هر غزلی تأثیراتی روحانی و مخفقی و مستور است و این معنی

در گفته های دیگران اعم از معاصرین فروغی و قبل و بعد وی معدوم یا لااقل کمیابست با آنکه در کلیه غزلیات بسطامی اینمعنی موجود و غزلی نیست که از این اثر خالی باشد ، برای مزید تبیین مدعی بدیوان فروغی بسطامی مراجعه فرمایند .

اما در فن قصیده سرائی و مدایح ماهرترین شعرای دو قرن اخیر شمس الشعرا سروش اصفهانی است و اینمعنی بر آن شرطست که دوسه تن از شعرای زنده اصطلاحی را کنار بگذاریم . از اثرات شعر خوب قوه ایجاد فرح و نشاط در گفته های سروش موجود است وی در ابتکار مضامین و حسن استشهاد بمدح ممدوح مرتبه بلندی را داراست از جمله قصاید او آنستکه در مدیحه معصومه بنت موسی الکاظم سروده و استادی خود آشکار نموده گوید :

ای حرم کبریا حریم تو در قم
چرخ نگفته است با مقیم درت قم
شیعه جد تو چون سلام تو گوید
جد تو شان گوید السلام علیکم
عیسی در مهد بهر پاکی مریم
کرد گر از قدرت خدای تکام
نیز ترا در نبی ستوده بیساکمی
یزدان در آیه لیدهب عنکم
چون سپرد راه بارگاه تو ز اثر
مر کب او بر پر فرشته نهد سم
مر کب او سم نهد پیر فرشته
مشک فشاند بروی خورشید از دم
تا آنکه گوید .

باشد اگر عمر مدحهاست سرایم
وین بمدیحت مرا قصیده سوم
این قصیده بمراتب بهتر از قصیده ایست که قآنی در مدح معصومه مزبور سروده
و مطلع آن اینست :

ای بجلالت ز آفرینش برتر
ذات نو تنها بهر چه هست برابر الخ
و نیز سروش در مدیحه حضرت رسول فرماید :
آخته قد آن بت فرخار
کلبن است و بر او گل بسیار

لختی از موی او فرستادم
دی بنزدیک خواجه عطار
که بدین رنگ و بوی آنچه تو را
هست مشگی مرا بود در کار
رفت خادم فراز و باز آورد
موی آن شصه بتان بهار
که بدین رنگ و بوی در همه شهر
مشک ناورده کاروان تار الخ

لامعی گرگانی شاعر معروف قصیده دارد که مطلع آن اینست :

هر روز دلبرم سخنی دلبر آورد
تا مرا بدان سخن از دل بر آورد الخ

سروش این قصیده را استقبال فرموده و از لامعی و غیره و معاصرین خود و شعرای دو قرن اخیر اعم از زنده و مرده گوی سبقت ر بوده چند بیت از آن قصیده در خاطر است ذیلا می‌نگارد :

وقت صبح مرغ چو آوا بر آورد
خورشید نیکوان بر من ساغر آورد

گوید مرا که وقت صبح آمده است خیز
ترسم کنون خمارت در دسر آورد

چون روز را گذارم خوش تا بگاه شب
از نو یکی بساط نو آیین بر آورد

خادم در آید از در شمع آرد و شراب
زان پس بخور خادمه با مچمر آورد

گه رود و گه سرود و گهی نوش و گاه بوس
گرد من از نشاط یکی لشکر آورد

از شب دو بهره چون سپری شد ز بهر خواب
از بر نیان ساده یکی بستر آورد

بندد گره بزلف که سودن بزیر بر بال
از بر نیان ساده یکی بستر آورد

این بیت بقدری لطیف و مملو از اثرات روحی و مشحون از لطافت است که

بیک دیوان شعر قآنی با زهم بیشتر ارزش دارد . مرحوم استاد ادیب نیشابوری

هر وقت می‌خواست از شعری تعریف و توصیف کند می‌فرمود این شعر بقدری

خوب ساخته شده که اگر خود شاعر هم زنده شود ثانیاً چنین نتواند گفت فی الحقیقه

اگر سروش زنده شود و بخواهد بلطافت معنی و انسجام و سلاست بیت اخیر بیتی

دیگر گوید خود را قاصر و عاجز مشاهده می‌نماید و بنده ثانیاً آنرا مینگارم :

بندد گره بزلف که سودن بزیر بر / آسیب ترسدش بخم و چنبر آورد
 آراسته در آید و سرخوش بخوابگاه / ز آن بس که جامه از تن چون گل در آورد
 خسیم هر دو دست در اغوش یکدیگر / چونانکه رشک بر ماد و پیکر آورد الخ
 و نیز در مدح ناصرالدین شاه گفته و لطافت آن قصیده که بسبک تر کستانی گفته
 بمراتب از لطافت و انسجام قطعه استاد لبیبی خراسانی که در تاریخ بیهقی مسطور
 است بیشتر میباشد مطلع گفته لبیبی اینست :

کاروانی همی از ری بسوی دسکره شد / آب پیش آمد و مردم همه بر قنطره شد الخ
 سروش گوید :

خوش نماید همه که زلفک آن خوش بسرا / خاصه آنکه که بیرندش لختی ز سرا
 نه که آن زلف دلاویز دراز اولتر / که بود در شب کوتاه طرب مختصرا
 بشت عاشق شکند یادل عاشق شکرد / طره اش بشت شکن گشت و مژه دل شکر
 بهر صید دل عشاق چو زنجیر و چودام / زلفکان تافته و بافته بر یکد گرا
 لب او طعم شکر دارد ورنک گل سرخ / با گل سرخ در امیخته گوئی شکر
 قامت من بچه مانند بخم کایروی اول / و مطابرویی راوی بکمان ملک داد کرا الخ
 قصاید وی یشمار و نگارش موجب اطناست و شاهد مقام را آنچه ذکر
 شد کفایت کنند .

شمس الشعرا سروش کرد هجو و قدح نگردیده و مانند قاآنی و یغما و .
 لسان را که از برای ذکر خیر است بگفتار ناشایسته نیالوده و همه را بمدایح مشغول
 بوده و به اقتضای زمان و عصر خود گاهی از صدر اعظم و غیره ستایش
 می کرده و می گفته :

صدراعظم آفتابست و نظام الملك ماه / آسمان این دو کوب آستان پادشاه

و گاهی در تهنیت فتح سلطان می سروده .
 افسر خوارزمشه که سود بکیوان با سرش آمد در این مبارک ایوان
 مرحوم ادیب نیشابوری می فرمود یک بیت از سرش در هجو یکی از امرای
 زمانش در دست هست که نهایت استادی را در آن بکار برده است . سرش ابتدا
 در مدح امیر مزبور قصیده گفته و چون صلّه نیافته او را بیک بیت قدح کرده و گفته
 در بزرگی گرتور دشمن کردی فخر نیست من هم اندر کوچکی شق القمر خواهم نمود
 (مقصود از شمس در این بیت شمس الشعرا سرش و از قمر مقصود قمر السلطنه
 زوجه ممدوح است و لطافت بیت بر ارباب ادب پوشیده نیست)
 ادبا گویند بهترین هجو آنستکه در هر محفل و مقامی بشود او را خواند و
 این بیت سرش از آن جمله است بخلاف گفته های یغمای جندقی و امثال وی که
 جز در جرگه اراذل و اوباش خوانده نمی شود .
 نگارنده بیتی دیگر از سرش شنیده که بی نهایت لطیف و اگر خودش هم
 زنده شود از اتیان بمثل عاجز است و همان لطافت را دارد که این بیت از غزل
 سعدی دارد که فرموده :
 غریبی سخت مطبوع افتاده بکلام انسانی و مطالبات بلرگستان رویش خال هندو
 و آن بیت سرش اینست : رتال جامع علوم انسانی
 چه رنگی ریختند این باغبانان که گلرا با رخت هم رنگ کردند
 باین لطافت بیتی در دیوان معاصرین سرش دو قرن اخیر از زنده و مرده کمتر
 یافت شود و اینهمه دلیل بر استادی و اشعریت سرش در فن قصیده سرائیست .
 و چون سخت ترین و مشکلمترین طرق شعریه سرودی غزل است زیرا شاعر تا تاثیر
 روحی و قلب گداخته و جان سوخته نداشته باشد غزل مؤثر نمی تواند بگوید ولی
 قصیده سرائی بدون اینهمه ممکن است و غزلیات قروغی بسطامی در اعلی درجات

مکان یافته و جای دارد از این بنده مقام اشعریت را بفروغی و بسطامی مخصوص دانسته و سرش را در قصیده سرائی بر معاصرین و شعرای دو قرن اخیر (باستانی دوسه تن شعرای زنده با اصطلاح ادبا) ترجیح مینهد و لکن اشعریت مال فروغی بسطامی است که در دقیقه ترین طرق شعریه که فن تغزل است راه پیموده و از همه مقدم گردیده است اما در میان معاصرین سرش چند تن موجود که در قصیده سرائی پای کمی از سرش نداشته اند مانند ابونصر فتح الله شیبانی و محمودخان ملک الشعرا و . . . مثلا (قصیده بر گل و سنبل شدند یگسره گلزارها) ، یا قصیده (از کوه بر شدند سحر گه سحابها و امثال آن از گفته های محمودخان و قصیده (تبامتاب سیه مشک برسید پرند) (که فاطمه سلطان خانم نوه قائم مقام فراهانی بان جواب گفته در قصیده که مطاعش اینست :

چو آفتاب پدیدار شد اگر یکچند نهفته بود هنر در زنان دانشمند الخ
یا قصیده .

فرهمایون گرفت و قال همایون ... یا دانش از تبریز و حسن از گرج خیزد در جهان
که گفته ابونصر شیبانی است و امثال آنچه ذکر شد در فصاحت و انسجام ممتاز
و در ردیف قصائد سرش شمس الشعرا قرار میگیرند . اما برای غزلیات فروغی
بسطامی در بین شعرای دو قرن اخیر نظیری نتوان یافت و بدیهی است اشعریت
مخصوص شاعری است که در فن خود بی نظیر باشد .

بیش از این گفتن مرا در خور نیست زیرا که . بحر را گنجایش اندر جوی نیست
تبع مقام را بفضای ادب پرور محول می دارد زیرا این بینوارا وسائل تتبع
از هر حیث مفقود است بقول ملای روم :
گر سخن ناقص بماند و بقرار دل ندارم عاشقم معذور دار